

قاضی گفت: من از شریعت بیرون نتوانم شد. یاترا گواه باید، یاوی را سو کند رسد. مرد در پیش قاضی در خاک همی کردید^۱، وهمی گفت زینهار! ای قاضی، مرا گواه نیست ووی سو کند بخورد و من مظلوم و مغبونم^۲، زینهار به کردن تو تدبیر بکن. قاضی چون زاری مرد بدید، بدانست که راست همی کوید. گفت: ای خواجه وام دادن تو اورا چگونه بوده است؟ از اصل کار مرا باز گوی، تا بدانم که این کار چون رفته^۳ است. این مظلوم گفت: زندگانی قاضی در از باد! این مرد مردی بود چند ساله دوست من، اتفاق افتاد که بر پرستاری^۴ عاشق شد، قیمت وی صدو پنجاه دینار و مایه^۵ این مرد کم از صدو پنجاه دینار بود و هیچ نمی دانست شب و روز چون شیفتگان^۵ همی کشتی و همی کریستی وزاری همی کردی. روزی به تماشا رفته بودیم، من ووی در دشت تنها همی کردیدیم، زمانی جایی بنشستیم. این مرد با من سخن این کنیزک همی گفت و زار همی کریست و دل من بروی بسوخت، که بیست ساله دوست من بود. وی را گفتم: ای فلان ترا زرنیست تمام و مرا نیز نیست و هیچ کس دانی که در این معنی فریاد تو نخواهد رسید. اما مرا در همه جهان صد دینار است، به سالی دراز جمع کرده ام. این صد دینار ترا دهم و تو باقی بر سر نهی و این کنیزک را بخری و یک ماه مراد خویش از وی برگیری و پس از ماهی بفروشی و زر من باز دهی. این مرد پیش من به خاک بگردید و سو کنندان خورد که یک ماه بدارم^۶ و پس از آن اگر به زبان

۱- همی کردید = می غلطید . ۲- مغبون = زبان دیده ، خسارت

کشیده . ۳- چون رفته است = چطور واقع شده است . ۴- پرستار =

کنیز . ۵- شیفتگان = دلدادگان ، عاشقان . ۶- بدارم = نگه

خرند بفروشم وزرتو بازدهم. من آن زر از میان^۱ بکشادم و بدو دادم. من بودم و او و خدای عزوجل. اکنون چهارماه برآمد، نه زر من بازهمی دهد و نه کنیزك همی فروشد. قاضی گفت: کجا نشسته بودی بدین وقت که زر بدو دادی؟ گفت: به زیردرختی. قاضی گفت: پس که به زیردرخت بودی چرا می گویی که گواهندارم؟ این خصم را گفت: هم اینجا بنشین بیش من، و مدعی را گفت: دل مشغول مدار، برو وزیر آن درخت دور کعت نماز کن و صد بار بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم درود ده و آن درخت را بگویی که قاضی ترا همی خواند، بیا و گواهی من بده. خصم تبسم کرد. قاضی بدید و برخویشتن پوشیده^۲ کرد. مدعی گفت: ای قاضی ترسم که آن درخت به فرمان من نیاید قاضی گفت: این مهر من بپر و درخت را گویی که این مهر قاضی است، همی گوید، بیا و گواهی که به برتوست بده اندرین باب. مرد مهر بستد و برفت و مرد دیگر پیش قاضی بنشست و قاضی به حکمهای دیگر مشغول شد، خود بدین مرد نگاه نکرد تا یک بار در میانه حکمی که همی کرد، روی سوی این مرد کرد و گفت: فلان آنجای رسیده باشد یا نه؟ این مرد گفت: نه هنوز. قاضی به حکم مشغول شد. آن مرد مهر به درخت نمود و گفت: قاضی ترا همی خواند. چون زمانی بنشست از درخت جواب نیامد، غمناک شد و باز گشت و پیش قاضی آمد و گفت: ای قاضی، رفتم و مهر نمودم نیامد. قاضی گفت: غلطی^۳. که درخت آمد و گواهی داد و روی به خصم کرد و گفت: حق این مرد بده. یا کنیزك را بفروشم و زربه وی دهم. مرد گفت: ای قاضی، تا من اینجا نشسته ام هیچ درخت نیامد. قاضی گفت:

۱- میان = کمر. ۲- برخویشتن پوشیده کرد = ظاهر نکرد، به

روی خود نیآورد. ۳- غلطی = در اشتباهی.

راست گویی، درخت نیامد، اما اگر تو این زر ازوی نکرفته‌ای، زیر آن
 درخت که من از تو پرسیدم که مرد رسیده باشد بدان درخت یا نه، تو چرا
 نکفتی که کدام درخت، من ندانم که وی کجا رفته است؟ و مرد را الزام^۱
 کرد و زربستدوبه خداوند حق داد...

باب سی و دوم

در بازرگانی کردن

هر چند بازرگانی صنعتی نیست که آن را پیشه مطلق توان گفتن،
ولکن چون حقیقت بنگری رسوم او بر رسوم پیشه‌وران است و وزیرکان گویند:
اصل بازرگانی بر جهل نهاده‌اند و فرع آن بر عقل. چنانکه گفته‌اند:
لولا الجهال لهلك الرجال^۱ یعنی اگر نه بی‌خردانندی^۲ جهان تباه شدی
و مقصود از این سخن آن است که هر که او به طمع فزونی يك درم از شرق
به غرب شود و از غرب به شرق شود، به کوه و به دریا، و تن (و) خواسته^۳ را
برمخاطره نهد، از دزد و صعلوک^۴ و حیوان مردم خوار و ناایمنی راه بساک
ندارد. از بهر مردمان غرب نعمت شرق رساند و به مردمان شرق نعمت
غرب رساند، ناچار که آبادانی جهان بدو باشد و این جز بازرگان نباشد،
و چنین مخاطره کسی کند که چشم خرد دوخته باشد... و بازرگانی دلیری
است و ناباکی بر مال و بر تن و بادلیری باید که راستی و امانت دارد و طریق
دیانت سپرد و از بهر سود خویش زیان دیگران نخواهد و به طمع سود سوزش
دل خلق نجوید... و با مردم تنگ‌بضاعت^۵ و سفیه معاملت نکند (و بادوستان
نزدیک معامله نکند)، پس اگر کند طمع از سود پیرد، تادوستی تباه نشود،
که بسیار دوستی به سبب اندک مایه سوزیان^۶ تباه شده باشد و به طمع
بیشی به نسیه^۷ معاملت نکند، که بسیار بیشی بود که کمی بار آورد، و

۱- اگر نادانان نبودند، مردان هلاک می‌شدند. ۲- اگر نه بی‌خردانندی =
اگر بی‌خردان نمی‌بودند. ۳- خواسته = مال. ۴- صعلوک = راهزن،
درویش. ۵- تنگ‌بضاعت = کم سرمایه. ۶- سوزیان = سرمایه و مال.
۷- نسیه = معامله‌ای که در آن پول به وعده پرداخت شود.

خردنگرش^۱ نباشد که خردنگرش بسیار زیان بود و اصل تباهی بازرگانی در بی‌تصرفی است، تا از تصرف بتوان خوردن از مایه نباید خوردن... و باید که بیع نا کرده هیچ چیز از دست بندهد و در معامله شرم ندارد، که زیرکان گفته‌اند که شرم بسیار از روزی بکاهد و محابا^۲ کردن از بیشی عادت نکند که متصرفان^۳ این صناعت گفته‌اند که اصل بازرگانی تصرف^۴ است و مروت. تصرف مال نگاه دارد و مروت جاه.

حکایت - چنانکه در حکایتی شنیدم که روزی بازرگانی بود بردکان بیاع^۵ به هزار دینار معامله کرده بود. چون معامله پایان رسید میان بیاع و تاجر در حسابی خلافی بود بد قیراطی^۶ زر. بیاع گفت: ترا بر من دیناری زرباقی است. تاجر گفت: دیناری و قیراطی باقی است. برین حدیث^۷ از بامداد تا نماز پیشین شمار^۸ کردند و تاجر صداع^۹ می‌داد و بانگ همی^{۱۰} داشت و هیچ گونه از قول خویش باز نمی‌گشت تا بیاع ضجر شد دیناری و قیراطی بدوداد. مرد بستد و برفت. و هر کسی که آن دیدند آن تاجر را ملامت کردند. چون تاجر برفت شاگرد بیاع از پس تاجر بدوید و گفت: ای خواجه، شاگرد^{۱۱} انه من بده. تاجر آن زر جمله بدان کودک داد. کودک بستد و باز گشت بیاع گفت: ای حرامزاده، مردی

۱- خردنگرش = کسی که به چیزهای خرد و غیر مهم توجه می‌کند.

۲- محابا کردن = ملاحظه کردن، مقصود جمله آن است که از سود بردن خودداری نکند. ۳- متصرفان = در اینجا یعنی خبرکان و چیره‌دستان در کار بازرگانی.

۴- تصرف = مقصود سود بردن است. ۵- بیاع = دلال خرید و فروش.

۶- قیراط = نیم دانگ، چهارچوب، بول خرد. ۷- حدیث = گفتگو.

۸- شمار کردند = حساب کردند. ۹- صداع = درد سر. ۱۰- بانگ

همی‌داشت = فریاد می‌کرد. ۱۱- شاگردانه = انعامی که خریدار به شاگرد

از بامداد تا نیمروز از بهر قیراطی زر بانگ می‌داشت میان قومی در، و شرم نمی‌داشت. چه طمع داشتی که او ترا چیزی دهد؟ کودک زر به استاد نمود. مرد عاجز گشت و با خود گفت: ای سبحان! الله این کودک خوب روی نیست و دیگر گونه ظنی نتوان بردن. و این مرد بدین بخیلی این سخا^۱ چرا کرد؟ بر اثر بازارگان برفت و گفت: ای شیخ، چیزی عجیب دیدم از تو یک روز مرا با قومی در صداع قیراطی نبخشایدی، و اکنون چون زر بستدی جمله به شاگرد من دادی. آن صداع چه بود و این سخا چیست؟ مرد گفت: ای خواجه عجب مدار، که من مردی بازارگانم و در شرط بازارگانی چنان است که در وقت بیع و تصرف اگر به یک درم کسی مغبون گردد، چنان بود که به نیم عمر مغبون گردد و اگر در وقت مروت از کسی بی مروتی آید چنان بود که بر ناپاکی اصل خویش گواهی داده بود. پس من نه مغبونی عمر خواستم و نه ناپاکی اصل ...

۱- سبحان الله = در مقام تعجب استعمال می‌شود، خدایا به پاکی یاد کردن.

۲- سخا = جود، بخشش.

باب سی و نهم

در آداب و آیین دبیری و شرط کاتب^۱

اگر دبیر باشی، خط نیکوداری و برسخن قادر باشی و تجاوز کردن در خط بعادت کنی و بسیار نبشتن نیز عادت کنی. تا ما هر تر باشی بر نبشتن... و در نامه باید که بسیار غرض و معانی در اندک مایه سخن^۲ بکاربری.

نامه خود را به استعارت^۳ و آیات قرآن و اخبار رسول علیه السلام آراسته دار. و اگر نامه پارسی بود، پارسی^۴ مطلق منبیس^۵ که ناخوش بود، خاصه پارسی دری^۶ که نه معروف بود، آن خود نباید نبشت به هیچ حال که خود نا گفته بهتر از گفته بود و تکلفهای^۷ نامه تازی خود معلوم است که چون باید کرد. و اندر نامه تازی سجع^۸ هنراست و خوش آید، لکن اندر نامه پارسی سجع ناخوش آید، اگر نگویی بهتر باشد. اما هر سخنی که گویی عالی و مستعار^۹ گوی و مختصر باید گفت و کاتب باید که اسرار

-
- ۱- کاتب - نویسنده. ۲- مقصود آن است که ایجاز را رعایت کنی، یعنی معانی بسیار در عبارت کوتاه و مختصر بگنجانی ۳- استعارت یا استعاره = نوعی تشبیه است که در آن مبالغه بکار رفته و فقط مشبه به استعمال شده باشد. (مانند استعمال کلمه «باقوت» بجای لب، یا کلمه «ماه» بجای دختری خوب روی).
 - ۴- پارسی مطلق = فارسی سره، پارسی خالص. ۵- منبیس = منویس.
 - ۶- پارسی دری = پارسی که پس از اسلام در دربار شاهان مشرق ایران معمول گشت و تا امروز ادامه یافته است. ۷- تکلف = به زحمت انداختن، و در اصطلاح ادبی قیدی است برای شاعر یا نویسنده که در نوشته یا شعر خود صنایع لفظی بکاربرد.
 - ۸- سجع = یکی از صنایع لفظی است که در نثر بکار می رود و آن عبارت است از بکار بردن کلماتی که حکم قافیه را در شعر دارد. ۹- مستعار = دارای صنعت استعاره.

کاتبی نیک داند و سخنهای مرموز را نیک اندر یابد .

حکایت - چنانکه شنیدیم ای پسر، که جد تو سلطان محمود رحمه الله به خلیفه بغداد، القادر بالله، نامه فرستاد و گفت که باید که ما وراء النهر به من بخشی، و مرا منشوردهی تا بروم و بدشمشیر ولایت بستانم و آن منشور بر عالم عرضه^۱ کنم، تا به فرمان منشور رعیت بر من مطیع باشند. القادر بالله گفت: اندر همه اسلام مرا از ایشان مطیع تر کس نیست، معاذ الله^۲ که من این کنم و اگر تویی فرمان من این کنی همه عالم بر تو بشورانم. سلطان محمود از آن سخت طیره^۳ شد. رسول خلیفه را گفت: چه گویی؟ من از ابومسلم کمترم. مرا خود این شغل با توست، اینک آمدم بادو هزار پیل و دار الخلافه به پای پیلان ویران کنم و خاک وی بر پشت پیلان به غزنین آرم و تهدید عظیم بنمود از بار نامه^۴ پیلان خویش. رسول برفت و بعد از آن به چند گاه^۵ باز آمد. سلطان بار بنشست و حاجبان^۶ و غلامان صف زدند و پیلان مست بر در سرای بداشتند و لشکر تعبیه کردند و رسول را بار دادند. رسول بیامد و نامهای قریب یک دسته کاغذ منصور^۷ بنوشته و در هم پیچیده و مهر کرده، پیش سلطان محمود نهاد. گفت: امیر المؤمنین همی گوید که نامه تو خواندم و تحمیل^۸ تو شنووم و جواب نامه تو و جواب تحمیل تو این است که اندر این-

- ۱- عرضه کردن = نشان دادن . ۲- معاذ الله = پناه بر خدا . این عبارت در حال نفی چیزی بکار می رود (خدا نکند). ۳- طیره = خشمگین ، دلشکک، خجیل . ۴- بار نامه = اسباب تجمل و حشمت . ۵- چند گاه = مدتی . ۶- حاجب = پرده دار ، پیشخدمت . ۷- کاغذ منصور = اندازه و برش معینی از کاغذ بوده است . ۸- تحمیل = کسی را به قبول کاری با مطلبی واداشتن، اینجا یعنی پیغام.

نامه نبشته است. خواجه بونصر مشکان که عمید^۱ دیوان رسایل^۲ بود دست دراز کرد و نامه برداشت و بگشاد تا بخواند. اول نامه نبشته بود: **بسم الله الرحمن الرحيم**. آنکه سطرى چنین الم الف ولام ومیم. و آخر نامه: **الحمد لله والصلوة على رسول محمد وآله اجمعين**^۳ و هیچ دیگر نبشته نبود. محمود باهمه^۴ کاتبان خویش اندر اندیشه افتاد که این چه سخن مرهوز است و هر آیتی که در قرآن الف ولام و میم بود همه بخواندند و تفسیر بکردند، هیچ جواب محمود نبود. آخر الامر^۵ خواجه ابوبکر قهستانی جوان بود و هنوز درجه^۶ نشستن نداشت، اندر میان ندیمان که بر پای^۷ بودند ایستاده بود. وی گفت: ای خداوند، امیر المؤمنین الف ولام و میم نبشته است خداوند وی را تهدید بد پیلان کرده بود و گفته که دار الخلافه به پشت پیلان بد غزین آرم. جواب خداوند نبشته است: **الم ترکیف فعل ربك باصحاب الفیل**^۸؟ جواب پیلان خداوند همی دهد. شنیدم که سلطان محمود را تغییر افتاده^۹ تا چند گاه به هوش باز نیامد، و بسیار بگریست و زاری کرد، چنانکه دیانت او بود عندها خواست از

- ۱- عمید = رئیس . ۲- دیوان رسائل = در آن زمان دو دیوان معروف در دستگاه شاهان وجود داشته است. دیوان عرض که مخصوص امور لشکری و دیوان رسایل که مخصوص امور کشوری و نامه نویسی و دبیری بوده است. در زمان سلطان محمود غزنوی، خواجه ابونصر احمد بن عبدالصمد مشکان رئیس دیوان رسالت بوده است. ۳- سپاس خدای را و درود بر پیغمبر او محمد و همه^۴ خاندان او. ۴- آخر الامر = سرانجام. ۵- بر پای بودند = ایستاده بودند . ۶- الم ترکیف فعل ربك باصحاب الفیل = آیا ندیدی که پروردگار توجه کرد باصحاب فیل (سوره الفیل). ۷- تغییر افتاد = حالش دگرگونه شد.

خلیفه و آن سخنی دراز است . بوبکر قهستانی را خلعت فرمود و ساخت^۱ زر، و فرمود تا میان ندیمان بنشینند و بدین یک سخن درجه بزرگ یافت .
حکایت - و نیز چنین شنیدم که به روزگار سامانیان بوعلی سیمجور^۲ که به نیشاپور بود گفتی که من اسفسالار و امیر خراسانم، و لکن به درگاه نرفتی و آخر عهد سامانیان بود و چندان قوت نداشتند که بوعلی را به دست آوردندی به عنف^۳ . پس با او به اضطرار^۴ به خطبه و سکه و هدیه راضی شدندی و عبدالجبار خوجانی^۵ خلیف خوجان بود، مردی بود فقیه و ادیبی نیک بود و کاتبی تمام بارای سدید^۶ ، به همه کاری کافی^۷ ، بوعلی سیمجور او را از خوجان بیاورد، و کاتب الحضرتی^۸ خویش بدوداد و تمکینی^۹ تماشا بداد اندر شغل و هیچ شغل بی مشورت او نکردی، از آنکه مردی سخت با کفایت بود و احمد رافع الیعقوبی کاتب حضرت امیر خراسان بود مردی سخت فاضل و محتشم و شغل همه ماوراءالنهر درین قلم^{۱۰} او بود و احمد بن رافع را با عبدالجبار خوجانی دوستی بود سخت بی ممالحتی^{۱۱} و ملاقاتی که در میان ایشان بوده بود، اما به مناسبت فضل دوستی داشتندی بایکدیگر به مکاتبه . روزی امیر خراسان را وزیر او گفت که (اگر) عبدالجبار

-
- ۱- ساخت = اسباب، وسایل . ۲- ابوعلی سیمجور = از حکمرانان خراسان و از خاندان سیمجوریان بوده است . (خانواده سیمجوریان از معروفترین خاندانهای زمان سامانی بوده و مرکز حکومتشان نیشاپور بوده است) . ۳- به عنف = به زور، به اجبار . ۴- اضطرار = ناچاری . ۵- خوجان = نام ناحیه‌ای در نیشاپور . ۶- سدید = محکم، استوار . ۷- کافی = با کفایت، کاردان . ۸- کاتب الحضرتی = سمت منشی حضوری داشتن . ۹- تمکین = پایگاه . ۱۰- شغل همه ماوراءالنهر درین قلم او بود = اداره امور ماوراءالنهر جز و وظائف او بود . ۱۱- ممالحت = نان و نمک خوردن .

خوجانی کاتب بوعلی سیمجور نبود، بوعلی رابدست شایستی آوردن، که همه عصیان^۱ بوعلی از کفایت عبدالجبار است. نامه باید نبشتن به بوعلی و گفتن که اگر تو بطاعتی^۲ و چاکر منی چنان باید که چون این نامه به تو رسد در وقت سر عبدالجبار خوجانی بیری و اندر تو بره نهی و به دست این قاصد به درگاه من فرستی، تا من دانم که تو بطاعتی، که هر چه تو کنی معلوم ماست که به مشاورت و تدبیر او همی کنی، و اگر نکنی اینک من که امیر خراسانم به تن خویش می آیم، جنگ راساخته باش^۳. چون این تدبیر بگردند گفتند: به همه حال این خط به خط احمد بن رافع باید که بود، و احمد دوست عبدالجبار است، ناچار کس فرستد و این حال باز نماید و عبدالجبار بگریزد. امیر خراسان احمد رافع را بخواند و گفت: نامه به بوعلی سیمجور بنویس درین باب، و چون نامه نبستی. بخوام که توسته شبان روز ازین سرای بیرون آیی و هیچ کبتری از آن تو نباید که پیش تو آید، که عبدالجبار دوست تست، اگر به دست بیاید، دانم که تو نموده باشی^۴. احمد هیچ چیز نتوانست کردن و چنین گویند که احمد نامه همی نبشت و همی گریست و با خود می گفت، که کاشکی من دبیری ندانستمی تا دوستی بدین فاضلی به خط من کشته نشدی و هیچ تدبیری نمی دانم. آخر این آیت که خدای تعالی در محکم^۵ تنزیل^۶ خویش همی گوید یادش همی آمد:

ان یقتلوا و اویصلبوا و تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف اوینفو

۱- عصیان = نافرمانی، طغیان کردن. ۲- بطاعتی = در فرمان ما

هستی. ۳- ساخته باشی = آماده باش. ۴- نموده باشی = نشان داده

باشی، ظاهر کرده باشی. ۵- محکومات = آباتی هستند که دارای معانی سربح

و روشن باشند. ۶- تنزیل = قرآن مجید.

من الارض^۱. باخویشتن گفت: هر چند او این رمز نداند و هیچ بر سر این سخن نیفتد، من آنچه شرط دوستی بود بجای آورم. چون نامه بنیشت و عنوان بر کرد، برین کناره نامه الفی بکرد به قلمی باریک و به جانب دیگر نونی بکرد نامه بر خواندند و بمهر کردند و به جمازه بانی^۲ دادند و جمازه بان را از این حال آگاه نکردند و گفتند: این نامه به بوعلی سیمجور ده و آنچه وی به تودهد بستان و باز آور و احمد رافع راسه روز نگاه داشتند، و بعد از سه روز باز خانه^۳ خویش آمد دلتنگ. چون جمازه بان به نیشاپور رسید و پیش بوعلی سیمجور رفت و نامه بداد چنانکه رسم باشد، بوعلی نامه ببوسید و از حال سلامت امیر خراسان بپرسید و خطیب عبدالجبار نشسته بود نامه به وی داد و گفت مهر بردار و فرمان عرضه کن. عبدالجبار نامه بستد و در عنوان نگه کرد پیش از آنکه مهر برداشت بر کناره الفی دید و بر کناره دیگر نونی در وقت این آیت یادش آمد. ان یقتلوا، بدانست که نامه در باب کشتن وی است. نامه از دست بنهاد، همچنان به مهر و دست بر بینی نهاده یعنی که از بینی من خون همی آید، بشویم و باز آیم، همچنان از پیش بوعلی برفت و دست بر بینی نهاده، و راست که از در بیرون رفت به جایی متواری^۴ شد. زمانی منتظر او بودند. بوعلی گفت: بخوانید. خواجه راطلب کردند و نیافتند. گفتند بر اسب خود نشست، پیاده از سرای بیرون آمد و به خانه خویش نشد، و کس ندانست که کجا رفت. بوعلی سیمجور گفت: دیگر دبیری را بخوانید تا بخواند و نامه بگشادند، و بر خواندند، پیش جمازه بان.

۱- این که کشته بشوند یا به دار آویخته شوند یا قطع کردد دستها و پاهایشان

از خلاف یا از روی زمین نابود شوند. (سوره مائده آیه ۳۷). ۲- جمازه بان =

ساربان، شتربان. ۳- باز خانه آمد = به خانه بازگشت. ۴- متواری =

چون حال معلوم شد، همهٔ خلق به عجب ماندند که باوی که گفت که اندر نامه چیست نبشته؟ بوعلی سیمجور اگر^۱ چندبدان شادمانه بود، پیش جمازه بان لختی^۲، ضجرت^۳ نمود و به شهر منادی^۴ کردند و عبدالجبار خود اندر نهان کس فرستاد که من فلان جای نشسته‌ام. بوعلی بدان شاد شد و خدای تعالی را شکر کرد و فرمود که همانجا همی باش. چون روزی چند برآمد، جمازه بان را صلتی^۵ نیکو بداد و جواب نامه بنوشت که حال بر چه جمله بود و سوگندان یاد کرد که ما ازین هیچ خبر نداشتیم. امیر خراسان از آن حال عاجز شد و متحیر بماند و خطی و مهری و زنه‌نامه‌ای فرستاد که ما وی را عفو کردیم، بدان شرط که بگوید که اندرین نامه چه دانست که چیست. احمد رافع گفت: مرا زنه‌نامه تا من بگویم. امیر خراسان وی را زنه‌نامه داد. وی آن حال شرح داد. امیر خراسان عبدالجبار را عفو کرد و آن نامه خویش بازخواست تا آن رمز ببیند. نامه باز آورد، رمز همچنان بود که احمد گفت. خلق به شگفت بماندند از فضل او و زان آن مرد دیگر...

۱- اگر چند = اگر چه. ۲- لختی = قدری. ۳- ضجرت =

دلتنگی، پریشانی. ۴- منادی = به بانگ بلند موضوعی را به گوش عموم

رساندن، نداور دادن. ۵- صلت = (صله) جایزه، انعام.

www.KetabFarsi.com

امیر کبیر منتشر کرده است:

کلیات شمس یا دیوان کبیر (۱ جلد)
به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر

مولانا جلال‌الدین آفتاب همیشه طالع و زبان جاودانه‌گویی قویه، در زبان شعرش به تب عشق می‌ماند—بی‌مرگ و لایزال و دیوان کبیر حاصل عمری سوختن و سودازده در راه عشق سیر و سلوک کردن است. مجموعه ده‌جلدی کلیات شمس که به همت زنده‌یاد بدیع‌الزمان فروزانفر از دست چنگ‌اندازها و اغلاط کاتبان و نسخه‌پردازان رهیده، فریاد دل‌نشین و در عین حال ترس‌آور مولانا است در معرکه عشق و اندیشه و شیفتگی و سردرگریانی و اهمه‌های فلسفی:

شفق وادم به هر صبحی به خون در
که در صبح آن خونخوار مستست
چرا این خاک همچون طشت خونست؟
که چشم ساقی امرا، مستست

گفتن از سخن مولانا، یاره گفتن در برابر سخنان شاهوار است، اما گفتن از رنجی که مصحح برای سر و سامان دادن به حاصل آشفتنگی‌ها و سودازدگی‌های مولانا، برخورد هموار کرده، قصه‌ای است که باید به گوشه‌های اهل زمزمه شود، تا قدر زحمت روان‌شاد بدیع‌الزمان فروزانفر شناخته آید:

مصحح در سر و سامان دادن به دیوان کبیر که به فتوای نامش باید ظاهر پر ابهتی را نیز خواستار می‌شد، از نسخ متعدد خطی و چاپی و متونی که قبلاً وسیله صاحب‌نظران دیگر تصحیح شده، سود جسته است. انتخاب این نسخ از آنجهت برای مصحح اهمیت داشته که بیشتر آنها در سالهای نزدیک به مرگ مولانا استنساخ شده‌اند و امکان دست‌بردن در آنها کمتر بوده است.

مصحح علاوه بر یافتن شکل نزدیک به واقع متن دیوان کبیر با دادن حواشی و پانوشته‌های آگاه‌کننده امکان درک و دریافت اشعار مولانا را بیشتر کرده است و به جرات می‌توان ادعا نمود که تا کنون هم‌تنی بدین‌گونه بدرقه راه دیوان کبیر نشده است. مصحح علاوه بر پانوشتها و حواشی با افزودن فهرست اعلام و واژه‌نامه و دیگر فهرستها، دیوان کبیر را در نهایت سودمندی عرضه کرده است.

امردادالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید

تألیف محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی
به تصحیح ذبیح الله صفا

امردادالتوحید از مهمترین کتابهای ادب کلاسیک ایران است که زمان نگارش آن به قرن ششم هجری می‌رسد. در این مجموعه از کرامات و گفتار و کردار شیخ ابوسعید ابوالخیر به زیبایی و ظرافت شعر سخن گفته شده و چون شیخ در عرفان صاحب مقامی والا بوده شرح کرامات او در نزد عرفا از اعتبار بی‌مانندی برخوردار است.

اگر به یاد آوریم که این مجموعه در زمانی نوشته شده که نثر فارسی در چنگال تصنع و تکلف دست و پا می‌زده، سلاست نوشته و زیبایی شعرگونه عبارات به همراه مضامین بکر ارزشهای ویژه‌ای را برای این مجموعه تدارک دیده است. موضوع اصلی کتاب بازگویی مراحل مختلف زندگی سرشناسترین عارف و محدث اوایل قرن پنجم هجری است که در سه باب زندگی عرفانی و اقوال و افعال شیخ ابوسعید ابوالخیر را دربر می‌گیرد.

مصحح در تنظیم و تصحیح این مجموعه با رعایت رسم الخط اصلی که خواندن آن باید با رعایت ضوابط مضبوط در جدول مقدمه صورت گیرد، با بدست دادن حواشی و پانوشته‌های مددکننده درک و دریافت این متن زیبای عرفانی را آسان نموده است.

امردادالتوحید از آن جمله آثار ادبی کلاسیک ایران است که به تنهایی می‌تواند خصوصیات فصلی از عرفان را بازسازی کند و مراحل سیر و سلوک را به مشتاقان تحقیق در این زمینه بنمایاند و بر پرسشهای آنان پاسخی درخور باشد.

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی
به اهتمام: سید محمد رضا جلالی نائینی - دکتر نذیر احمد

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، بر اساس دو نسخه از قدیمترین و صحیح‌ترین نسخی که تا کنون بدست آمده، تصحیح و تنظیم شده است. نسخه عکسی دو متن مورد نظر که پایه و اساس کار بوده و همراه با دیگر متونی که تا کنون از دیوان خواجه شیراز به چاپ رسیده، ملاک کار قرار گرفته، یکی از هند و دیگری از کتابخانه ایاصوفیه ترکیه بدست آمده و چون زمان استنساخ آنها خیلی نزدیک به زمان مرگ خواجه حافظ شیرازی است، احتمال می‌رود که کمتر در آنها دست برده شده باشد.

این همه جنجالی که بر سر متنی معتبر و مطابق با اصل از سروده‌های حافظ در گرفته به این دلیل است که شعر این بلند پایه شاعر و شاعرترین شاعر جهان نه تنها بصورت شعر، بلکه بصورت یک کلام مقدس مورد اعتقاد و ایمان مردم این سرزمین بوده و هست. همین اشاعه خود می‌تواند بهترین دلیل بر بروز آشفنگی در اشعار ناب حافظ باشد. چون علاقه‌مندان بیشمار حافظ همه از آن دست افرادی نبوده‌اند که بتوان در جمع نواغ ادب کلاسیک ایران قرارشان داد، بلکه هر کس با اندک بضاعتی از دانش و یا حتی تنها با اتکا به قدرت خواندن و نوشتن دست به کار نسخه برداری از دیوان حافظ می‌زده است و طبعاً چنین کسانی ابیات دشوار را به راحتی برای خود تجزیه و تحلیل می‌کرده‌اند و مطابق با نیاز و دریافت خود در آن دخل و تصرف می‌کرده‌اند و حاصل همین علاقه طرفداران شعر حافظ امروز باعث شده تا بدست دادن متنی مطابق با اصل سروده‌های حافظ کاری محال جلوه کند.

مصححان این مجموعه با توجه به داشتن منابع معتبر و تقریباً کم‌ایراد موفق شده‌اند دیوان حافظ را به میزان زیادی به اصل آن نزدیک کنند. زیبایی طبع و نقطه‌گذاری سنجیده و صحیح که مصححان به آن اقدام کرده‌اند امکان خواندن راحت‌تر و در نهایت ادراک بیشتر و آشنا شدن با دنیای اعجاب‌آور اشعار را فراهم کرده است.

دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی

تصحیح حاج سید نصرالله تقوی

به کوشش مهدی سهیلی

دیوان اشعار ناصر خسرو را سخندان بزرگ حاج سید نصرالله تقوی با همکاری دانشمندانی چون علامه دهخدا و زنده یاد مبنوی تصحیح کرده که مشتمل بر ۱۱۰۴۷ بیت است. در چاپ حاضر دیوان اشعار ناصر خسرو علاوه بر اشعار وی، روشنائی نامه، سعادتنامه و رساله نیز همراه است. روشنائی نامه در بحر هزج رساله منظومی است، در وعظ و پند و حکمت. سعادتنامه را گرچه منسوب به ناصر خسرو می دانند، ولی گویا از شخصی به نام شریف باشد.

کلیات خمسة حکیم نظامی گنجهای

نظامی شاعر داستاگو است. هرچند پیش از داستا پردازي در شعر آغاز شده بود، اما نظامی، تنها شاعری است که توانست تا پایان قرن ششم، این گونه شعر بردازی را به اوج برساند، و این، دلیل بارزی است که بسیاری را - حتی خاورشناسان را - به سوی شعر او کشانید تا آنجا که هیچ دیوان شعری به اندازه خمسة نظامی استنساخ نشده، بسیاری از منظومه های او مانند هفت پیکر، لیلی و مجنون خود همتا ندارد. در کلیات خمسة حکیم نظامی گنجهای منظومه های مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، شرفنامه و اقبالنامه آمده که از روی صحیح ترین دست نوشته های کهن و معتبرترین چاپها فراهم و گردآوری شده است، در پایان نیز فرهنگنامه کتاب، بیانگر مفاهیم واژه های دشوار است.

فهرست سالانه انتشارات خود را منتشر کرده ایم.

علاقه مندان می توانند به آدرس «تیران - سعدی شمالی - بن بست فرهاد - شماره ۴۳۵ - دایره رواج عمومی مؤسسه انتشارات امیرکبیر» برای عا نامه بنویسند تا فهرست سالانه را - به رایگان - برای ایشان ارسال داریم.



www.KetabFarsi.com